

۳

خوابی که صدّام برای ایران دیده بود

۵

قول می‌دهم

۶

داستان اختراع اشیا

۲

«روباه و خرگوش»





## «روباه و خرگوش»

سلام بچه‌ها در شماره‌های قبل از شما که نوشتن را دوست دارید، خواسته بودیم قصه‌ای که شروع آن را برایتان نوشته‌ایم کامل کنید و برای ما بفرستید. قصه‌ای که در زیر می‌خوانید یکی از قصه‌هایی است که دوست خوب کفشدوزک ستیا شجاعی از مشهد برای ما فرستاده است. منتظر نوشته‌های شما هم هستیم.

آن روز روباه کوچولو از خانه خارج شد و ناگهان چشمانش ندید. با خودش گفت چه شد؟ چرا این طوری شد؟ در همان حال چشمانش برگشت. چیزی را که می‌دید اصلاً باور نکرد. آن جا مثل بهشت بود ولی یک مشکل داشت آن جا پر از بچه حیوان بود. یک هو یک بچه خرگوش آمد پیش بچه روباه و گفت: سلام. اسم من خرگوش است، اسم تو چیست؟ او گفت: اسم من روبی است. خرگوشک گفت: چرا هاج و واج ماندی بیا برویم بازی کنیم. بیا بیا برویم. روبی گفت: اگر با تو بیایم مامانم نگرانم می‌شود. خرگوشک گفت: حالا بیا بازی کنیم بعد پیش مامانم برو. خلاصه روبی قبول کرد و آن‌ها با هم بازی کردند. بعد که بازی آن‌ها تمام شد روبی از دوستش خرگوشک خداحافظی کرد و به خانه رفت.

تصویرگر: زهرا احسانفر

## شما هم بنویسید

سلام بچه‌ها. شاید شما هم استعداد نوشتن شعر، داستان، خاطره یا هر چیز دیگری را دارید اما تا امروز استعداد خودتان را کشف نکرده اید. حالا وقت کشف استعداد شماست. پس دست به کار شوید اگر هم الان چیزی به ذهنتان نمی‌رسد، داستان زیر را کامل کنید و از راه‌های زیر برای ما ارسال کنید. همچنین نظراتتان را می‌توانید با ما در میان بگذارید.

روابط عمومی: ۳۷۶۶۲۵۸۷ (۰۵۱)

ارتباطات مردمی: ۳۷۶۱۰۰۸۶ (۰۵۱)

شماره پیامک: ۳۰۰۰۴۵۶۷

آدرس: مشهد، بولوار سجاد، نبش سجاد ۱

@Kafshdoozak\_1398

موش کوچولو دلش می‌خواست صبح تا شب بخورد. مهم نبود چرب و چیلی باشد یا شور یا شیرین یا تند، او فقط می‌خواست بخورد برای همین ...







# خوابی که صدّام برای ایران دیده بود

نویسنده: منیره هاشمی  
تصویرگر: الهه رفعت

و جلوی دشمن ایستادند. خیلی از باباها، برادرها، عمو و دایی‌ها شهید شدند. تا این که ما پیروز شدیم. چه پیروزی شیرینی بود. حتی یک وجب از خاک کشور عزیزمان به دست دشمن نیفتاد. ۳۱ شهریور سال ۵۹، یک روز مهم در تاریخ کشور ما است. روزی که آغاز هشت سال ایستادگی و شجاعت مردم کشور ما بود. حالا که سالها از آن روز می‌گذرد، بد نیست برای این که بیشتر از جنگ ایران و عراق بدانیم از بزرگ‌ترهای خودمان کمک بگیریم. غیر از بزرگ‌ترها می‌توانیم از کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده است کمک بگیریم تا بدانیم مردان و زنان ایرانی چه قدر شجاع هستند و برای این که کشور ما به دست دشمن نیفتد چه کارهایی کردند.

گفته بود سه روزه تهران را که پایتخت ایران است، می‌گیرد. اما مردان کشور ما که ترسو نبودند. ایران پر از مردان شجاع بود. آن‌ها با شجاعت به جنگ دشمن رفتند. چون دلشان نمی‌خواست کشور عزیز ما به دست دشمنان بیفتد. وقتی جنگ شروع شد هر ایرانی سعی کرد هر جور شده است جلوی ارتش صدام بایستد برای همین، زن‌ها هم بیکار نبودند. وقتی مردان برای دفاع از ایران به جبهه‌ها می‌رفتند، زنان هم برای سربازانی که به جنگ دشمن رفته بودند، لباس می‌دوختند، نان می‌پختند، بسته‌های غذایی درست می‌کردند، شال و کلاه می‌بافتند و آن‌ها را به جبهه می‌فرستادند. حتی در آن روزهای سخت، خیلی از بچه‌ها قلک‌هایشان را برای کمک به جبهه و سربازان کشورمان فرستادند. همه کمک کردند. همه دست به دست هم دادند

آخرین روز تابستان سال هزار و سیصد و پنجاه و نه بود. هوا هنوز گرم بود. پنکه‌ها فر و فر می‌چرخیدند. ساعت ۲ بعدازظهر بود. خیلی از آدم بزرگ‌ها داشتند استراحت می‌کردند. شاید بعضی از دختر بچه‌ها داشتند برای عروسک‌هایشان لالایی می‌خواندند و آن‌ها را می‌خواباندند و بعضی از پسر بچه‌ها داشتند با دوچرخه‌شان آهسته توی حیاط بازی می‌کردند. کوچه‌ها ساکت و خلوت بود. همه چیز مثل روزهای دیگر بود تا این که صدای بمب هواپیماهای دشمن آرامش کشور را به هم زد. تا این که با حمله‌ی دشمن جنگ شروع شد. جنگی که هشت سال طول کشید. دشمن با بمباران بعضی از خانه‌ها، مسجدها، مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها را خراب کرد. توی سرش این آرزو را داشت که ایران را اشغال کند. صدام که جنگ با ایران را شروع کرده بود



## پنکیک‌های خوشمزه شبیه حیوانات

نویسنده: مریم قدسی راد

پنکیک دایره‌ای بزرگ، یک پنکیک متوسط و دو عدد پنکیک کوچک نیاز داریم.  
**گوش:** یک پنکیک کوچک را از وسط نصف می‌کنیم و از مقدار کمی شکلات آب شده برای قسمت لاله گوش استفاده می‌کنیم.  
**پال:** برای تزئین پال می‌توانید از هر میوه‌ای که در منزل دارید استفاده کنید و آن را دورتادور صورت شیر بچینید.  
**چشم‌ها:** چشم‌های شیر می‌تواند دو تکه موز کوچک و دو عدد کشمش باشد.  
**بینی:** هر میوه‌ای که در منزل دارید را از وسط نصف کرده و آن را در وسط صورت قرار دهید.  
حالا شیر پنکیک ما حاضر است. اگر دوست داشتید از این صبحانه خوشمزه در منزل درست کنید و عکس آن را به همراه آشپز کوچولو برای ما بفرستید تا ما در کفشدوزک چاپ کنیم.

می‌کنیم. حالا کره که در هوای معمولی آب شده است را به مخلوط مایع اضافه می‌کنیم. نوبت کودکمان است که مخلوط آرد را کم کم به مخلوط مایع اضافه کرده و آن را هم بزنند. درست مثل درست کردن یک خمیر شل است که می‌تواند برای بچه‌ها لذت بخش باشد. حالا نوبت پدر و مادر است.  
ابتدا ماهیتابه را رو گاز گذاشته و کمی از کره باقی مانده را در آن ریخته و هنگامی که ماهیتابه به اندازه کافی گرم شد، مقدار کمی از مخلوط را با ملاقه کوچک وسط ماهیتابه می‌ریزیم. پنکیک خیلی سریع حاضر می‌شود و باید حواسمان باشد که زود آن را پشت و رو کنیم. خب پنکیک ساده ما حاضر شد حالا وقت تزئین پنکیک است.

**مواد لازم برای درست کردن سر شیر صورت:** برای درست کردن صورت شیر، به یک

مواد لازم برای درست کردن پنکیک ساده:

- یک پیمانه آرد همه کاره
- سه قاشق شکر
- یک قاشق بکینگ پودر
- دو عدد تخم مرغ
- سه قاشق کره آب شده
- یک قاشق پودر وانیل
- یک پیمانه شیر

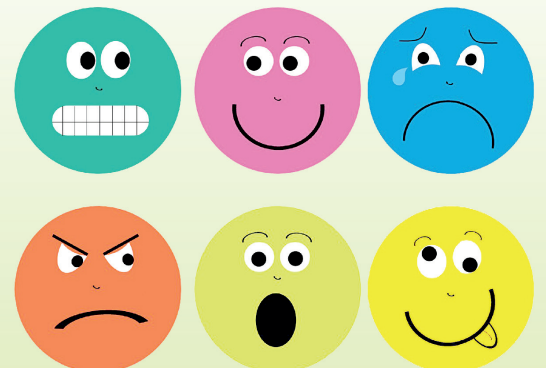
پنکیک یک صبحانه خوشمزه است که پدر و مادرها می‌توانند کنار بچه‌ها آن را در منزل درست کنند و از خوردن این پنکیک خوشمزه لذت ببرند. ابتدا از فرزندمان می‌خواهیم که در یک کاسه بزرگ آرد، بکینگ پودر و شکر را با هم مخلوط کند. کار با آرد می‌تواند بسیار جالب و مهیج باشد. در یک کاسه دیگر، دو عدد تخم مرغ، شیر و وانیل را با هم مخلوط



## ۵ روش برای مدیریت احساسات

مرجان اسماعیلی

- ۱ در مورد احساسم و اینکه دوست داشتم در آن لحظه چه اتفاق بهتری می‌افتاد حرف می‌زنم.
- ۲ نفس عمیق می‌کشم و یا از ۱ تا ۱۰ آرام آرام می‌شمرم.
- ۳ به خودم یادآوری می‌کنم که هیچ‌گاه آزار و اذیت دیگران کار خوبی نیست.
- ۴ می‌گذارم کم کم حالم بهتر شود.
- ۵ از کسی برای حل مشکلم کمک می‌خواهم.





## قول می‌دهم

نویسنده: سمیه سیدیان  
تصویرگر: افسانه مهدیان‌فر

درخت نگاهی به کفش‌ها کرد. راحت نشسته بودند روی شاخه‌ها و می‌خندیدند. دیگر کسی آن‌ها را پرت نمی‌کرد. درخت گفت: باشه، خوش اومدین! خیلی هم خوبه! دختر کوچولو نگاه کرد به کفش‌ها... بالای شاخه‌ها بودند. دستش نمی‌رسید به شاخه‌های درخت. روی بالاترین شاخه‌ی درخت افتاده بودند. مامان دم در ایستاد و گفت: چی کار کردی؟ الان دیر می‌شه! دل دختر کوچولو برای کفش‌های صورتی تنگ شد. گفت: مامان، کفش‌هام؟ مامان با ناراحتی گفت: کفش‌های مهمونیت بالای درخت چی کار می‌کنن؟ دختر کوچولو، زیر درخت ایستاد و گفت: کاش بیابن پایین. دیگه پرتتون نمی‌کنم. قول می‌دم. مامان گفت: زود باش دیر شد. دختر کوچولو این بار با چشم‌های پر از اشک کفش‌هایش را صدا زد. کفش‌های صورتی که خیلی دل‌نازک بودند تا اشک دختر را دیدند پایین پریدند و گفتند: این بار تو را بخشیدیم اما قول بده دیگر ما را اذیت نکنی! دختر کوچولو خوشحال شد و کفش‌ها را پوشید و دوید تا برود مهمانی و همین جور که می‌دوید داد زد: قول می‌دهم دیگر چیزی را پرت نکنم. قول می‌دهم.

لنگه‌ی راستی یک قدم دیگر نزدیک شد و گفت: راستش رو بگو چه فکری داری؟ بعد دو تایی با هم نقشه کشیدند. دختر کوچولو آمد توی حیاط. می‌خواست بازی کند. همان لحظه، یک گربه‌ی خال خالی بامزه از روی دیوار پرید کنار حوض و میومیو کرد. ماهی‌های توی حوض هم از ترس رفتند زیر آب. دختر کوچولو که می‌خواست با گربه بازی کند، دوید، اما کفش‌هایش را ندید. مامان صدا کرد: مهمونییی دیر نشه! دختر کوچولو این طرف را نگاه کرد. آن طرف را نگاه کرد، دید کفش‌های صورتی افتاده‌اند روی پله‌ها، دوید سمتشان. با پاهایش محکم زد به کفش‌ها. کفش‌ها هم منتظر بودند. توی هوا چرخیدند و چرخیدند تا افتادند روی درخت بالای حوض. لنگه‌ی چپ به لنگه‌ی راستی گفت: این هم مهمونی! حالا با شاخه‌ها و برگ‌ها دوست می‌شیم! درخت شاخه‌هایش را تکان داد و گفت: شما اینجا چه کار می‌کنین؟ من دیگه میوه ندارم. این دختر همه چی رو پرت می‌کنه طرف من. دیگه نمی‌تونم میوه بدم. کفش‌ها گفتند: دختر کوچولو ما رو هم دوست نداره، ما هم کفش‌هاش نمی‌شیم!

دختر کوچولو هر جا که می‌رسید، کفش‌هایش را پرت می‌کرد. روی جاکفشی، روی پله‌ها، توی حوض حیاط. بیچاره ماهی‌ها. یک بار لنگه‌ی یکی از کفش‌ها خورد به سر ماهی قرمز توی حوض. ماهی قرمز سرش باد کرد. ماهی کوچولو تا چند روز ناله کرد و حباب‌های نصفه توی آب حوض فوت کرد. همه از دست دختر کوچولو خسته شده بودند. حتی کفش‌هایش. کفش‌های صورتی دیگر کهنه شده بودند، از بس که دختر کوچولو پرتشان می‌کرد. مامان گفت: قراره بریم مهمونی! مواظب کفش‌هات باش! دختر کوچولو فقط همان کفش‌ها را داشت. لنگه‌ی کفش صورتی پای چپ اخم کرد. از دختر کوچولو ناراحت تر بود. هنوز به مهمانی نرفته بودند و با کفش‌های دیگر آشنا نشده بودند. اما خیلی کهنه و زشت شده بودند. لنگه‌ی چپ کفش به لنگه‌ی پای راستی گفت: از دست این دختر کوچولو خیلی خسته شدم. اصلاً ما رو دوست نداره. همه‌اش ما رو پرت می‌کنه این ور و اون ور. چی کار کنیم آخه؟ لنگه‌ی راستی، سرش را جلو آورد و گفت: به نقشه‌ی واقعی بکشیم! لنگه‌ی چپ، فکری کرد و گفت: به درس حسابی!





## داستان اختراع اشیا

نویسنده و مترجم: ثنا مجیدنیا



### آینه

اولین آینه‌ها از سنگی به نام اوبسیدیوم که یک سنگ آتشفشانی براق است درست می‌شدند. دانشمندان فکر می‌کنند که آینه‌ها جزو قدیمی‌ترین و اولین چیزهایی است که مردم اختراع کرده‌اند. انسان‌ها اولین آینه‌ها را ۸ هزار سال پیش درست کردند و باستان شناسان این آینه‌های سنگی را از خرابه‌های خیلی قدیمی منطقه هیوبک که در منطقه ترکیه امروزی است پیدا کردند.

ما آدم‌های امروزی در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که اطرافمان آن قدر وسایل پیشرفته وجود دارد که کمتر وقت می‌کنیم به داستان به وجود آمدن آن‌ها فکر کنیم. همین کاغذ روزنامه، سکه‌های پول، مسواک و هر وسیله کوچک و بزرگ کلی داستان برای گفتن به ما دارند در ادامه با هم داستان‌های جالبی از اختراع بعضی از این وسایل را می‌خوانیم.

### سکه

مردم کشور لیدیا ۲ هزار و ۶۰۰ سال پیش، سکه‌ها را به وجود آوردند. مکان کشور لیدیا، ترکیه امروزی است. مردم آن زمان از رودخانه‌ها خرده‌های طلا و نقره جمع می‌کردند و از آن شیء گردی شبیه به سکه‌های امروزی می‌ساختند بعد از مدتی مردم شکل‌هایی روی این سکه‌ها حک می‌کردند.



### مسواک

چینی‌ها اولین بار مسواک را اختراع کردند. جنس الیاف مسواک‌هایی که ما استفاده می‌کنیم از نوعی نایلون است پس فکر می‌کنید زمانی که هنوز پلاستیک و یا نایلون اختراع نشده بوده چینی‌ها از چه چیزی برای الیاف مسواکشان استفاده می‌کردند! شاید باورتان نشود ولی آن‌ها از موی خوک برای الیاف مسواکشان استفاده می‌کردند و دسته مسواک هم از استخوان و یا چوب بامبو درست می‌شد از اینکه در آن زمان به دنیا نیامدم و مجبور نیستم هر شب دندان‌هایم را با موی خوک و دسته استخوان مسواک بزنم خیلی خوشحالم و احتمالاً حالا موقع مسواک زدن کمتر غر بزنم!

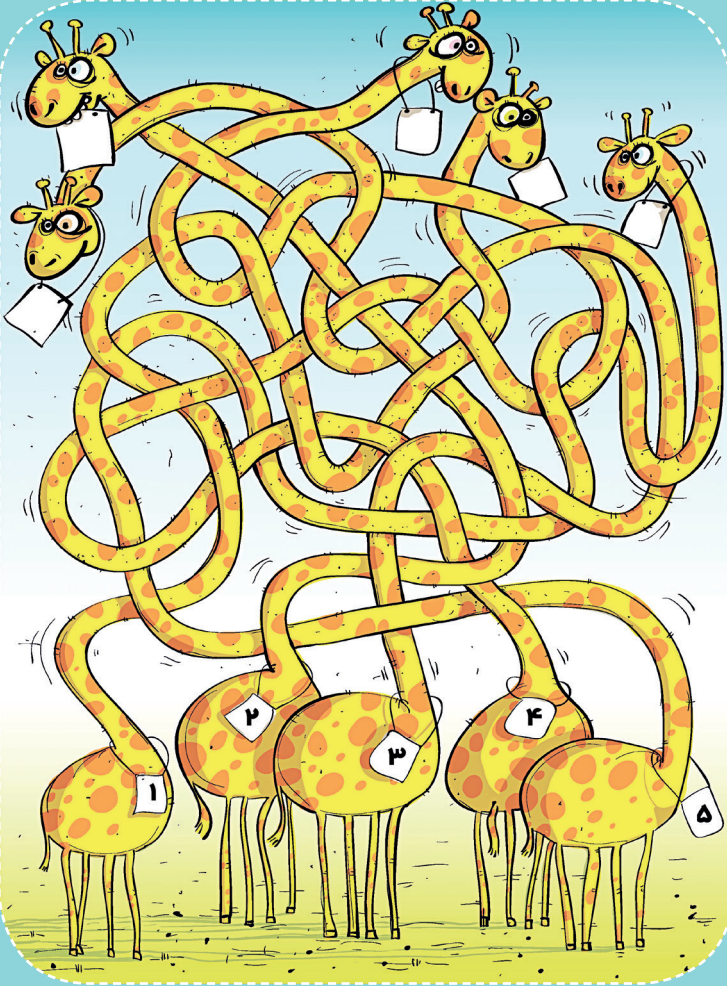


### بارکد

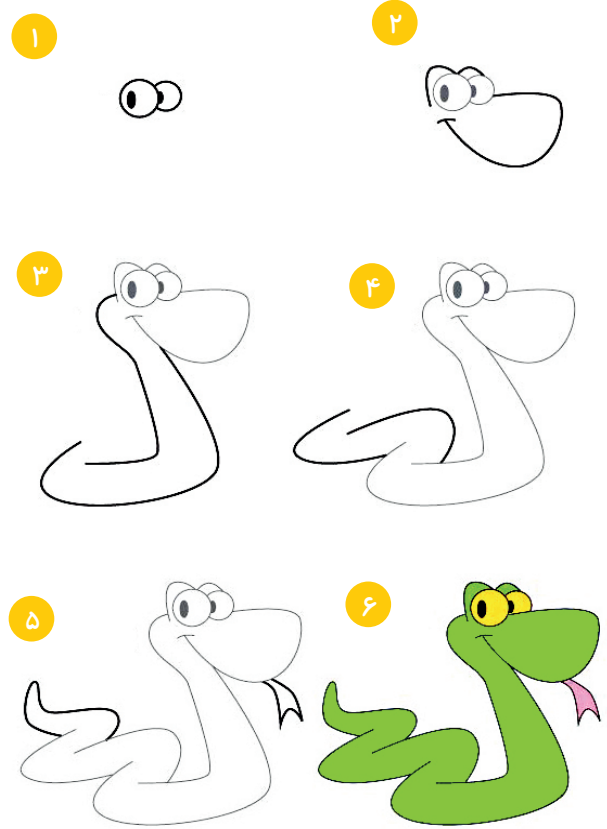
روی جعبه اسباب بازی‌ها، جعبه تلویزیون و یا حتی روی یک بسته چپس یک مستطیل سیاه و سفید به اسم بارکد وجود دارد. این مستطیل‌های رازآلود سیاه و سفید در دنیای امروز آن قدر مهم شده‌اند که اگر وجود نداشتند احتمالاً اگر به یک فروشگاه بزرگ می‌رفتیم برای آنکه بتوانیم خریدهایمان را حساب کنیم باید توی صفی می‌ایستادیم که صدها نفر منتظر آن بودند که نوبتشان شود. بارکدها خیلی از اطلاعات یک محصول را در خودشان ذخیره می‌کنند مثل قیمت و یا موارد دیگر. به همین خاطر خریدهای ما خیلی راحت و بدون آن که خیلی منتظر شویم انجام می‌شود. راستی می‌دانستید بارکد را دو دانش‌آموز ۶۷ سال پیش اختراع کرده‌اند. آن زمان بارکدها گرد بودند و بعد از مدتی بارکدها به شکل مستطیل تولید شدند.



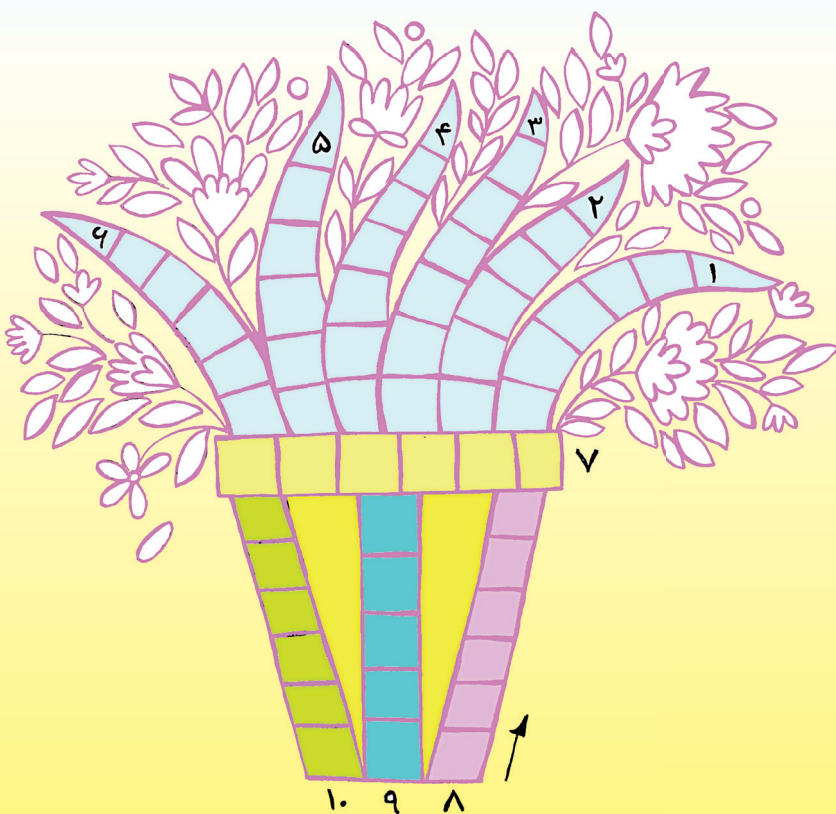




کدام سر مربوط به کدام زرافه است



با چند حرکت ساده یک نقاشی زیبا بکشیم



## جدول

طراح جدول و تصویرگر: سمیرا زرقانی

- ۱ - شماره تلفن پلیس
- ۲ - سواره نیست
- ۳ - یک نوع دوچرخه
- ۴ - وقتی هوا ابری نیست
- ۵ - میوه‌ی کاج شکل این حجم هندسی است
- ۶ - به دایره‌ی کوچک وسط چشم می‌گویند
- ۷ - به جایی که مقبره‌ی حافظ در آن است می‌گویند
- ۸ - به بچه‌ی بز می‌گویند
- ۹ - قدیم‌ترها به جای ماشین حساب استفاده می‌شده است
- ۱۰ - صدای اشیای کهنه چوبی



## زائر مشهد

معصومه مرادی

خوش به حالت بادِ خوب  
هر کجا پر می‌زنی  
به تمام شهرها  
یک به یک سر می‌زنی

لحظه‌ای در بندری  
لحظه‌ای در زاهدان  
گاه یزد و شاهرود  
لحظه‌ای هم اصفهان

من که می‌دانم تو زود  
سمت مشهد می‌روی  
زائر گلدسته‌ها و  
صحن و گنبد می‌شوی

کاش می‌شد این سفر  
من بیایم تا حرم  
با تو از شیراز تا  
شهر مشهد پیرم



## من که ترسو نیستم

لیلا خیامی

بچه‌ی همسایه‌ی ما  
راه را بسته است الان  
باز هم دنبال جنگ است  
می‌شود حتماً پشیمان

ایستاده توی کوچه  
اخم کرده بچه پر رو  
کوچه اصلاً مال او نیست  
زورگویی می‌کند او

من که ترسو نیستم که  
در روم با حرف‌هایش  
یا شبیه بچه موشی  
رد شوم از زیر پایش

او شده روباه بد جنس  
من ولی یک بچه شیرم  
می‌روم تا حق خود را  
زود از او پس بگیرم

